

ماجرای وحشتناک روح گویرا/خانه ای که سنگ باران می شد

هیچ کس جرأت رفتن به خانه باون‌ها را نداشت. هر شب صداهای عجیب از آن خانه به گوش می‌رسید. صدایی مثل سنگباران که نه تنها اعضای خانواده باون‌ها بلکه حتی کارآگاهان را نیز شگفت‌زده کرده بود.



هیچ کس جرأت رفتن به خانه باون‌ها را نداشت. هر شب صداهای عجیب از آن خانه به گوش می‌رسید. صدایی مثل سنگباران که نه تنها اعضای خانواده باون‌ها بلکه حتی کارآگاهان را نیز شگفت‌زده کرده بود. تا ماه‌ها این سروصداها ادامه داشت و همه تصور می‌کردند که کودکان بازیگوش به طرف خانه سنگ پرتاب می‌کنند اما هیچ کودکی در روستا از ترس به آن خانه نزدیک هم نمی‌شد تا اینکه بالاخره راز سنگباران خانه باون‌ها فاش شد.

پرونده روح گویرا در آوریل 1921 با صداهای وحشتناک پرتاب سنگ به در و دیوار خانه‌ای روستایی در منطقه گویرا در جنوب ولز و حتی شکسته شدن پنجره‌های این خانه باز شد. هیچ کس نمی‌دانست که چه کسی به طرف خانه «باون«ها سنگ پرتاب می‌کند و هدف از این سنگ‌پراکنی‌ها چیست.

تا اینکه یک روز یکی از اتاق‌های خواب خانه سنگباران شد و آن موقع بود که ساکنان این کلبه روستایی، متوجه شدند «مینی« دخترک 12 ساله خانواده هدف سنگباران است. خبرنگار ساندی تایمز، که گزارشی از این ماجرا تهیه کرده بود، درباره مینی نوشته بود: «قد بلند و لاغر است با چشمانی سیاه و با نفوذ که هیچ حرکتی در اتاقش از چشم او دور نمی‌ماند. وقتی او با شما صحبت می‌کند، هیچ لبخندی را در چهره‌اش نمی‌بینید؛ انگار چیزی را می‌بینید که شما قادر به دیدن آن نیستید.«

در یکی از روزهای آوریل 1921، اهالی خانه باون مشغول کارهای خودشان بودند که باز هم صداهای وحشتناک شروع شد. انگار یک نفر از دور خانه آنها را نشانه رفته و مدام به آن سنگ پرت می‌کرد. به اتاق مینی بیش از هر جای دیگر سنگ پرتاب می‌شد. همه در جای خود میخکوب شده بودند و نمی‌دانستند چه کار باید بکنند. چند دقیقه‌ای طول کشید تا صدا قطع شد و آن موقع بود که مینی و والدینش، جرأت ورود به اتاق را پیدا کردند.

آغاز یک معمای ترسناک

روی تخت و کف زمین اتاق مینی پر از سنگ شده بود. تکرار این اتفاق ترسناک به قدری زیاد شده بود که همه اعضای خانواده را سخت نگران کرده بود. چاره‌ای جز خبر کردن پلیس نداشتند. البته ماجرای که خانواده باون برای اداره پلیس تعریف کردند آنقدر باورنکردنی بود که به سختی راضی شدند چند پلیس را برای رسیدگی به گزارش به خانه مورد نظر اعزام کنند. در بازجویی‌هایی که پلیس از تک تک اعضای خانه به عمل آورد، به این نتیجه رسید که یک بار یکی از پسرهای خانواده، برای اینکه دیگر خواهرها و برادرهایش را بترساند روی سقف خانه چند سنگ پرتاب کرده بود. نتیجه بازجویی‌ها مشخص شد و پلیس به این نتیجه رسید که سنگ پراکنی‌ها، کار پسر بازیگوش خانواده است. اما در نهایت ناباوری و زمانی که پلیس قصد داشت پسر خانواده را به عنوان مقصر ماجرا به خانواده معرفی کند و برگردد، دوباره صداهای بلند و وحشتناک سنگباران به گوش رسید. این بار مطمئناً کار پسر خانواده نبود، زیرا او برای پاسخگویی به سوالات پلیس پیش آنها نشسته بود. به این ترتیب پیگیری‌های پلیس بی‌نتیجه ماند. ساکنان منطقه، خصوصاً آنهایی که از نزدیک شاهد ماجرا بودند، خیلی احساس ترس و نگرانی می‌کردند. حتی بعضی از همسایه‌ها، شب‌ها موقع خواب تفنگ زیر بالش‌هایشان می‌گذاشتند که مبادا کسی به آنها حمله کند. متأسفانه استفاده تصادفی از این تفنگ‌ها، جان یک دختر را گرفت و چند نفر را هم زخمی کرد. ماموری از اداره پلیس ولز در خانه باون‌ها شبانه‌روز کشیک می‌داد و مراقب اوضاع بود. شدت پرتاب سنگ‌ها به خانه روستایی آنقدر زیاد بود که این مامور، پس از مدتی حالت عصبی پیدا کرد و برای استراحت به مرخصی فرستاده شد.

کارآگاهان در خانه باون‌ها

شرایط خانه باون‌ها آنقدر خطرناک شده بود که مقامات دولتی به فکر افتادند تا گروهی از کارآگاهان اهل سیدنی را به ولز اعزام کنند. کارآگاهان به محض رسیدن به خانه باون‌ها، تحقیقات خود را شروع کردند. آنها اولین سوالات خود را از خانواده باون که نگرانی و اضطراب در چهره‌شان موج می‌زد، پرسیدند و ماجرا مو به مو برایشان توضیح داده شد. بعد نوبت به اهالی روستا و ساکنان گویرا رسید. قرار شد گروهی 80 نفره از مردان مسلح، شب‌ها اطراف خانه باون‌ها کشیک دهند تا معلوم شود چه کسی یا کسانی خانه را سنگباران می‌کنند. با وجود اینکه مردان مسلح، اطراف خانه باون را شبانه‌روز تحت نظر داشتند، اما باز هم سنگ‌پراکنی‌ها از منبعی نامشخص و از فاصله‌ای بسیار دور ادامه داشت. نکته عجیب این بود افرادی که داخل خانه بودند، صدای سنگباران را از بیرون می‌شنیدند و آنهایی که در بیرون خانه بودند، تصور می‌کردند صدای سنگ انداختن از داخل خانه می‌آید. از آنجا که هیچ توجیهی برای سنگ‌پراکنی‌ها یخانه باون‌ها پیدا نشده بود، مردم آن را به ارواح سرگردان و عصبانی نسبت داده و نام روح گویرا را روی آن گذاشتند.

علاوه بر کارآگاهان استرالیایی، افراد ماجراجویی که علاقه‌مند به امور ماوراءالطبیعه بودند نیز به خانه باون‌ها سرزیر شدند. یکی از این افراد آقای #171« مور؛ نام داشت که به او اجازه دسترسی به همه جای خانه داده شد. مور برای انجام تحقیقات خود، قسمتی از سقف خانه را برداشت تا از آنجا دیده‌بانی کند و همچنین چندین تله در اطراف خانه کار گذاشتند. اما هیچ یک از راهکارهای مور نتیجه بخش نبود. سنگ‌هایی که به اندازه فندق بودند. همچنان به طرف خانه پرتاب می‌شد. مور و پنج دستیارش نمی‌فهمیدند که سنگ‌ها از داخل خانه به بیرون پرت می‌شود یا از بیرون به داخل خانه انداخته می‌شود؛ چه برسد به اینکه بخواهند منبع اصلی‌اش را شناسایی کنند. همین موضوع آنها را بسیار گیج کرده بود تا جایی که دیگر نتوانستند به تحقیقات خود ادامه دهند. پس از رفتن و آمد کارآگاهان زیادی به خانه باون‌ها، حالا نوبت یک کارآگاه محلی بود تا تحقیقاتش را آغاز کند. وقتی #171« بن داوی؛ اهل اورالا، جوانی علاقه‌مند به ماوراءالطبیعه و احضار روح، به خانه مورد نظر رفت. متوجه شد که #171« می؛ یکی از دختران آقای باون سه ماه پیش از دنیا رفته. داوی معتقد بود که روح #171« می؛ سنگ‌ها را به سمت خانه پرتاب می‌کند تا با #171« مینی؛ ارتباط برقرار کند. داوی با هیچ یک از اعضای خانواده به غیر از مینی صحبت نکرد. مینی 12 ساله همانطور که اشک می‌ریخت، اعتراف کرد که یک بار #171« می؛ با او صحبت کرده و با او گفته: #171« به مادر بگو نگران نباشد، من همیشه مراقب تو هستم؛. وقتی داوی به خانواده باون گفت که روح دختر از دست رفته‌شان خانه را سنگباران می‌کند، طولی نکشید که سنگ‌اندازی‌ها تمام شد. از آنجا که همه مینی را علتی برای اتفاقات وحشتناک چند وقت اخیر می‌دانستند. او را به خانه مادر بزرگش فرستادند. اما در آنجا هم اتفاق عجیبی افتاد. دیوارهای خانه مادر بزرگ بدون دلیل شروع به لرزیدن می‌کرد و برای اینکه مبادا حوادث غیرمنتظره بیشتری رخ دهد، مینی را دوباره به خانه‌اش برگرداندند؛ ولی خیلی‌ها معتقد بودند که او، مدیوم مناسبی برای ارتباط با ارواح مزاحم است.